

جامعه‌شناسی تکاملی عشق

جامعه‌شناسان ازدواج و خانواده، به طور کلی عشق را یک پدیده زناشویی، رومانیک و دگر جنس‌گرا می‌دانند. آن‌ها عشق را از دیدگاه خرده‌نظام اجتماعی در نظر می‌گیرند و از دیدگاه روان‌شناسی آن را تعریف می‌کنند. عشق به ندرت یک مفهوم مرکزی و محوری در نظریه پردازي جامعه‌شناسی در نظر گرفته می‌شود. در این مقاله من به بررسی دیدگاه‌های جامعه‌شناسی کلان در خصوص عشق می‌پردازم که برای تفسیر تکاملی می‌تواند مناسب باشد. من اهمیت و پیامدهای مفهومی سازی عشق را به عنوان یک حقیقت اجتماعی از دیدگاه نظریه پردازان و شرایط بهبود دهنده تکامل اجتماعی فرهنگی و توسعه انسانی بررسی می‌کنم. دیدگاه‌های انسانی در خصوص عشق که توسط روان‌شناسان ارایه شده است با پیشرفت‌ها و توسعه‌های اخیر در تئوری تکاملی از حیث اهمیت همکاری سازگار است. فرضیات سوروکین در خصوص قدرت عشق نیز همانند پیش‌بینی رفتارهای اصولی و سیستمی انجام شده توسط محققان اخیر بررسی بحث می‌شوند. عشق تجلی‌گر نزدیکی و صمیمیت به عنوان عاملی در تسهیل تبادل و یادگیری اطلاعات می‌باشد. این ایده منجر به مفهومی می‌شود که بر اساس آن عشق یک مکانیسم تکاملی است. عشق می‌تواند مصداق و تجلی‌گر عامل همکاری و مشارکتی بحرانی مورد نیاز برای حل مسائل مورد نیاز رشد و باقی‌فردی و جمعی می‌باشد. این مسائل از نظر نوع و مقیاس جدید هستند. یک ارتباط بین عشق و ملزومات سیاسی جهانی، اقتصادی و فرهنگی عمومی وجود دارد. تشخیص و تحلیل این ارتباط می‌تواند موجب افزایش درک ما از جامعه معاصر در حال تکامل شود.

جامعه‌شناسان متخصص ازدواج و خانواده به طور کلی، عشق را از دیدگاه روان‌شناسی تعریف کرده و عشق را یک پدیده دگر جنس‌گرا، رومانیک و زناشویی می‌دانند. برخی از جامعه‌شناسان دیدگاه‌ها و گرایش‌های انسانی وسیع‌تری در خصوص عشق به عنوان عاملی در خود شکوفایی، اهمیت، همکاری، سازش و تکامل دارند. با این حال این گرایش بر تعاریف روان‌شناسی و نیازهای فردی در زوجین دگر جنس‌گرا تاکید دارد. هدف من ترسیم یک منطق جامعه‌شناسی برای مفهوم انسانی عشق به عنوان عاملی در بقا و تکامل انسانی می‌باشد. این ایده که عشق یک حقیقت اجتماعی است، اساس درک عشق به عنوان تجلی‌گر اصل همکاری می‌باشد که اهمیت روز افزونی در تکامل دارد.

دیدگاه های جامعه شناسی در خصوص عشق

جامعه شناسان، عشق را از نظر روان شناسی با تعریف آن از حیث احساسات تفسیر می کنند. بل 1971، منابع جامعه شناسی در خصوص عشق را طوری خلاصه می کند که بسیاری از تعاریف عشق بر یک پیوند عاطفی قوی بین دو فرد تاکید دارند طوری که این پیوند نیاز های آن ها را برطرف کند. حتی وقتی که آن ها بر عشق به عنوان یک رابطه تاکید دارند، جامعه شناسان آن را به صورت یک وضعیت روان شناسی تعریف می کنند. گاوان 1968 بحث خود مربوط به عشق را به پیوند بین فردی محدود می داند. با این حال ایشان عشق را از حیث پیوند تعریف می کند تا یک احساس لذت بخش (رامی 1976). پارادایم غالب در جامعه شناسی عشق با تاکید بر ابعاد عاشقانه عشق مشخص شده و از این روی اشاره به نقطه تعادل عشق با عشق رمانتیک دارد (1972). نقد فولرتون در خصوص عشق رمانتیک می تواند یک استثنا باشد. برخی از جامعه شناسان لزوم افزایش مطالعه بر عشق را تاکید کرده اند و آن را از حیث جامعه شناسی تعریف می کنند (گود 1972، ریس 1973). با این حال، این تلاش ها در مرز های روابط دگر جنس گرا، زناشویی و ازدواج انجام شوند.

جامعه شناسان عشق را از طیف وسیعی از دیدگاه های نظری تعریف می کنند. عشق نوعی رابطه اولیه و مهم محسوب می شود (ریس 1971) و همین امر به عنوان یک رابطه تبادلی (بلاو 1964)، و یک بازی بر اساس حسابداری فایده/هزینه مطرح شده است (سکازونی 1972). همه این گزارش ها بر سطح خرده نظام اجتماعی و بر روابط بین دو فرد موکد هستند. هیچ گونه شواهدی وجود ندارد که نشان دهد این تلاش های متنوع منجر به ایجاد یک تئوری عشق از نظر خرده نظام اجتماعی قابل قبول خواهند شد. در عین حال، جامعه شناسان کم تر تئوری جامعه شناسی کلان عشق را در نظر می گیرند. این امکان در منابع انسانی عشق بیشتر متجلی می شود.

مفهوم انسانی عشق

اومانیست ها یا انسان گرایان، یک جایگزین را برای دیدگاه متعارف جامعه شناسی از عشق ارایه می کنند. برای مثال، مازو، عشق را در زمینه برنامه انسانی در علوم اجتماعی به مسئله بزرگ ایجاد فرد خوب و جامعه خوب ربط می دهد. فرد خوب، خود تکامل، کاملاً روشن فکر و انسان کامل است و جامعه خوب جامعه ای است که در آن افراد به صورت همکار و هم تیمی کار می کنند تا به عنوان رقبا (مازلو 1971).

این دیدگاه بر عکس دیدگاه غالب در جامعه شناسی عشق است که منجر به نادیده گرفتن یا انحراف توجه از رابطه بین عشق و مسائل انسانی در مورد خود شکوفایی و جامعه خوب می شود. مفهوم اومانستی عشق ریشه در دیدگاه افلاطون به عنوان اساس فضیلت دارد. در علوم اجتماعی اومانستی، عشق به عنوان شرط خود شکوفایی در نظر گرفته می شود. عشق به خود و عشق به سایرین به عنوان پایه و اساس زندگی برای شناسایی و شکوفایی پتانسیل های انسانی در نظر گرفته می شود. فراما نقش مهمی در توسعه این دیدگاه در اثر خود با عنوان هنر دوست داشتن (1965) ایفا کرده است. ایشان عشق را راه حلی برای مسائل وجودی مطرح می کند که 1- موید زنده بودن فرد است و 2- موجب افزایش خود شکوفایی می شود. از نظر او، عشق بالغ بر اساس شعار دلفی موسوم به شناخت خود می باشد. مولفه های عشق بالغ شامل توجه، احترام، مسئولیت پذیری و دانش است.

دیدگاه وجودی در تحلیل فروما نباید موجب ابهام در این حقیقت شود که عشق یک فعالیت اجتماعی است. رابطه بین عشق و خود شکوفایی محدود به فضای وجودی نیست. این یک رابطه اجتماعی است که در طی زمان توسعه یافته است. مازلو 1954 بیان می دارد که رابطه عشق در خود شکوفایی ترکیبی از 1- قابلیت عشق 2- احترام به خود و سایرین است. تاکید او بر عشق به عنوان یک رابطه پویای طراحی شده برای تقویت روش متقابل است که دیدگاه جامعه شناسی تر نسبت به ایده ها به عنوان وضعیت عاطفی یا روانی دارد. به علاوه مازلو عشق را به جامعه مربوط می داند.

مازل. عشق ب (عشق بالغ از نظر فرام) را با مفهوم رات بنددیکس در خصوص هم افزایی بالا مرتبط می داند. بنددیک پیشنهاده می کند که عدم خشونت در جوامعی بیشتر دیده می شود که در آن ها افراد بر اساس منافع خود و منافع گروه عمل کرده و به یک دیگر احترام می گذارند. افراد در این جوامع، خود خواه نمی باشند بلکه آرایشات و قوانین اجتماعی موجب می شود تا منافع فردی و گروهی یکسان و مشابه باشد. در چنین جوامعی با هم افزایی بالا، سازمان ها و موسسات مزیت متقابل را از مشارکت خود کسب می کنند، در جوامع با هم افزایی پایین، مزیت فردی یک پیروزی محسوب می شود و اکثریت باید منافع خود را بر اساس منافع سایرین تغییر دهند (مازلو 1971).

مازلو، هم افزایی بالا را به عنوان یک تعریف خوب از عشق بالغ در نظر می گیرد. ایشان عشق بالغ را بع عنوان رابطه عشقی متعالی در نظر می گیرد و آن را به صورت توسعه خود، شخص و هویت در نظر می گیرد. عشق خود و عشق به سایرین به صورت مستقل در نظر می گیرد. عشق بالغ بر وابستگی خود شکوفایی در روابط عشق تسهیل گرانه تاکید دارد (مازلو 1971). با ارتباط جوامع در حال تکامل و خود شکوفایی فردی (جوامع با هم افزایی بالا)، مازلو، عشق را با قابلیت سازگاری در سطوح فردی، گروهی و اجتماعی فرهنگی ارتباط می دهد. این می تواند یک دلیل و منطقی مهم برای در نظر گرفتن اهمیت تکاملی عشق باشد. طیف وسیعی از پدیده ها که اشاره به عشق دارند، منعکس کننده وجود یک پتانسیل در انسان ها برای سطوح بالای ارتباط و همکاری می باشد. سطوح جدید در تحقق و شکوفایی این پتانسیل در سطوح جدیدی از صمیمت و نزدیکی بین فردی منعکس می شود و از این روی شرط لازم برای تکامل زندگی و وجدان فردی در زمین باشد. سورکین و اخیرا کارنی، صریحا عشق را به تکامل اجتماعی فرهنگی مرتبط دانسته اند.

عشق و تکامل اجتماعی فرهنگی

سورکین از اصطلاح عشق به طور عمومی و گسترده استفاده کرده است. ایشان عشق را به صورت رسمی تعریف نکرد بلکه آن را یک شکل متمرکز از زندگی می داند. سورکین 1973، تمایل موجود در جامعه مدرن را امری تردید امیز و عدم باور به قدرت عشق خلاق می داند. عشق به صورت پدیده ای خارق العاده و موهومی در نظر گرفته شده است و به عنوان منطقی سازی، خود فریبی، انحراف، ایدئوژی یا فریب ایده ایستی آن را مطرح می کند. سوروکین به طیف وسیعی از شواهد اشاره دارد که از این ایده قدرت عشق خلاق، دوستی، عدم خشونت در جامعه پشتیبانی می کند. ایشان به موارد معمولی اشاره کرده است که نشان دهنده قدرت عشق خلاق به صورت موارد زیر است:

1- جلوگیری کننده از دشمنی و عداوت 2- افزایش دهنده طول عمر و شادی 3- احیای رفاه جسمی و روحی 4- پشتیبانی از جنبش های اجتماعی 5- تقویت رشد فردی و 6- ایجاد عشق بیشتر.

عشق عشق می آورد و تنفر تنفر می آورد. دیدگاه سورکین در مورد عشق به عنوان بهار زندگی و تکامل توسط بسیاری از طرفداران عشق به عنوان ارزش بقا حمایت و پشتیبانی شده است (مونتگو 1970، اتو 1972). بسیاری از آن ها دیدگاه سورکین را برای تعمیم بر اساس اصول مثال های تجربی می دانند و از این روی

موقعیت و دیدگاه نظری فوق را درست نمی دانند. اخیراً، این زمینه از تحقیقات با فرضیاتی در مواجهه با تئوری های مبهم و توسعه نیافته از تکامل اجتماعی فرهنگی و بیولوژیکی تقویت شده اند. پیشرفت های اخیر در تئوری تکاملی به طور کامل منجر به حل مسائل و بحث های اخیر نشده اند. با این حال از طریق آن ها می توان یک رابطه سیستمی و قاعده مند را بین تکامل عشق و اجتماعی و فرهنگی یافت. کار رودریک کورنی برخی از پیشرفت های انجام شده را به تصویر می کشد

کورنی 1973، بیان می دارد که عشق یک عامل مهم در تکامل بوده و ریشه در ظهور سلول ها در ارگانیسم های اولیه به عنوان مکانیسم بقا داشته است. اشکال پیچیده تر همکاری گروهی و کلونی از موارد زیر تبعیت می کند: 1- همکاری سلولی و ظهور حیوانات و چانوران چند سلولی 2- لقاح داخلی میان دو زیستان و خزندگان. همکاری های پیش رفته تر در میان پستانداران به وجود آمد. پلاستتا، غده های پستانی و دوره های شیر دهی و وابستگی موجب شد تا یک بعد جدید به تلاش برای بقا ایجاد شود: بقای بچه ها وابسته به رفتار توجه توسط یک یا چند والدین بود. کورنی به این بعد جدید، عشق فردی می گوید/ رفتار تشکیل گروه و همکاری اجتماعی در حیوانات کوچک تر با رفتار اجتماعی پستانداران بزرگ همراه بود که در طول آن سازمان دهی و فرهنگ اجتماعی آن قرار داشت (کورنی 1973) نتیجه گرفته است که مرحله بعدی در تکامل انسان 1- عشق آزاد از کارکرد های پرورش و تولید مثل سنتی 2- تلفیق آن در کارکرد های خود ارزش گذاری می باشد که این منجر به توسعه و شگوفایی کامل پتانسیل انسانی با وارد کردن افراد به روابط اهمیت و توجه شخصی شده است. ایشان مفاهیم رومانیک سنتی عشق و تلاش دانش مندان اجتماعی را برای تعریف عشق از حیث رفتاری، نگرشی و عملیاتی رد می کند. کورنی در تعریف عشق به صورت مزایای بقا بر اساس شیوه خلاق عمل کردن از مونتگ 170 تبعیت می کند. این نشان می دهد که عشق در همه مظاهر و مصادیق خود منعکس کننده یک اصل همکاری است که شرط لازم برای تکامل اجتماعی فرهنگی می باشد. یک منطق جامعه شناسی برای این ایده در بخش زیر توسعه یافته است.

جامعه شناسی تکاملی عشق

جامعه شناسان عموماً جامعه را از حیث تکاملی تعریف نکرده اند. ولی لسنکی 1970 و 1974 بیان می دارد که جامعه یک مکانیسم سازشی است که موجب افزایش شانس بقا و تولید مثال موجودات خاص می شود. به این

ترتیب او جامعه را به فهرستی از مکانیسم های سازشی آشنا در حیوانات نظیر سرعت، قدرت، چابکی، هوش و رنگ می افزاید. جامعه با روابط نسبتاً پایدار تعاملی، درجه وابستگی میان اعضا و درجه بالای استقلال اعضا مشخص می شود. این شکل از سازمان دهی میان همه نخستی ها از جمله انسان دارای ارزش بقایی است زیرا موجب بهبود فرصت های یادگیری می شود.

لنسکی 1970 یادگیری را به عنوان فرایندی تعریف می کند که در تغییرات رفتاری بر اساس تجربه قبلی متجلی میشود. یادگیری بستگی به درجاتی از همکاری بین و میان افراد دارد. با این حال بحث هایی در خصوص اهمیت نسبی همکاری و رقابت در تکامل وجود داشته است.

از زمان کار پیتر کروپستکیت در خصوص کمک متقابل 1902، توجه ویژه ای به مطالعات در مورد همکاری در دنیای حیوانات وجود داشته است. و آن را به عنوان یک اصل سازش و بقا در نظر می گیرد. طرف داران این دیدگاه بر رابطه انگلی، هم زیستی یا اصلاح گونه ها بر اساس موفقیت شکارچی در کشتن افراد پست تر تاکید دارند. همه جانوران از جمله انسان ها جایگزین هایی را برای تقلا برای زندگی و مرگ از کنترل جمعیت تا استفاده از تهدید و عقب نشینی به جای جنگ توسعه داده اند (دارلینگتون 1871، مائر 1970). متقاعد کننده ترین استدلال برای برتری همکاری ناشی از وجدان و آگاهی بوم شناسی است. طیف وسیعی از بحران ها در جوامع انسانی، گیاهی و جانوری موجب افزایش آگاهی از اهمیت همکاری در بقا و تکامل شده اند.

لنسکی (1970) تکامل اجتماعی را به صورت افزایش سطح قابلیت جوامع انسانی برای انتشار انرژی و اطلاعات تعریف می کند. همکاری یک مکانیسم تکاملی می باشد که موجب بهبود قابلیت انتشار انرژی و اطلاعات می شود. چالش بقای انسانی چالشی برای قابلیت های فردی و جمعی ما برای انتشار انرژی و اطلاعات از طریق اشکال و سطوح جدید همکاری است. این نشان دهنده سطوح و اشکال جدید شخصی، بین فردی و اجتماعی فرهنگی است. مازلو، هم افزایی بالا را به عنوان یک تعریف خوب از عشق بالغ در نظر می گیرد. ایشان عشق بالغ را بع عنوان رابطه عشقی متعالی در نظر می گیرد و آن را به صورت توسعه خود، شخص و هویت در نظر می گیرد. عشق خود و عشق به سایرین به صورت مستقل در نظر می گیرد. عشق بالغ بر وابستگی خود شکوفایی در روابط عشق تسهیل گرانه تاکید دارد (مازلو 1971). با ارتباط جوامع در حال تکامل و خود شکوفایی فردی (جوامع با هم افزایی بالا)، مازلو، عشق را با قابلیت سازگاری در سطوح فردی، گروهی و اجتماعی

فرهنگی ارتباط می دهد. این می تواند یک دلیل و منطقی مهم برای در نظر گرفتن اهمیت تکاملی عشق باشد. طیف وسیعی از پدیده ها که اشاره به عشق دارند، منعکس کننده وجود یک پتانسیل در انسان ها برای سطوح بالای ارتباط و همکاری می باشد. سطوح جدید در تحقق و شکوفایی این پتانسیل در سطوح جدیدی از صمیمیت و نزدیکی بین فردی منعکس می شود و از این روی شرط لازم برای تکامل زندگی و وجدان فردی در زمین باشد. سورکین و اخیرا کارنی، صریحا عشق را به تکامل اجتماعی فرهنگی مرتبط دانسته اند.

ایده های مازلو در خصوص هم افزایی زیاد می تواند به صورت تعیین شرایطی تفسیر شود که در سطوح فردی، گروهی و اجتماعی تقویت می شود. در این بحث عشق می تواند یک پیوند قوی بین و میان افراد باشد. سکس به عنوان یک پیوند و رابطه اساسی در فرایند اولیه تکاملی در نظر گرفته شده است و موجب امکان پذیر شدن سطوح جدید همکاری می شود. در فرایند تکاملی، جهش یا موتاسیون مهم ترین شیوه ای است که در آن موجودات با محیط در حال تغییر سازگار می شوند. برای سیستم های زنده پیچیده، تبادل اطلاعات ژنتیکی-نوترکیبی- در میان موجودات مختلف، مهم ترین مکانیسم سازشی است. نوترکیبی اشاره به سکس دارد (لنسکی 1970). فرض سومین مکانیسم سازش مربوط به ظهور فرهنگ به عنوان ابزار تکامل موجه است: تبادل اطلاعات در ارتباطات نمادین بین و میان انسان ها. این می تواند به صورت تشریح نوترکیب یا جنسیت در نظر گرفته شود. یکی از اثرات حس جنسی، این اس که موجب نزدیکی بیشتر می شود. از طریق نزدیکی بیشتر، انسان ها دانش خود را از یک دیگر، خود و واقعیت افزایش می دهند.

صمیمیت و نزدیکی در میان انسان ها با تعمیم چرخه های جنسی، کد های جنسی و تولید مثل تقویت می شود. روابط جنسی انسانی مستقل از سیکل فحلی است. آن ها قوانین فرهنگی را به صورت مونوگامی و دگر جسمی نقض می کنند. پدیده ها به صورت عشق تعریف می شود که معرف تشریح فرهنگی درجه اول جنسیت است. شناسایی عشق با خود شکوفایی موجب می شود تا جوامع با هم افزایی بالا یک شکل فرهنگی درجه دوم از عشق است. به این ترتیب مراحل زیر را باید در نظر گرفت: 1- تعریف عشق به عنوان رابطه اجتماعی و فرایند اجتماعی که در آن هدف اصلی تسهیل کارکرد و توسعه افراد و گروه ها است.

2- معادل سازی عشق و آگاهی است.

دوستت دارم به معنی این است که من تو را می شناسم و من می خواهم تا تو من را بشناسی. این نشان دهنده کسب دیدگاه در زمینه های اجتماعی فرهنگی، محیطی، جهانی و جهان شمولی از خود و سایرین است. تفصیل و تعمیم عشق و سکس در توسعه احتمالات و انتظارات مربوط به روابط عشقی لازم است. مفهوم مازلو از عشق بالغ، رابطه ای پیچیده، متنوع و انعطاف پذیر تر از عشق D تعریف می کند و یا عشق را مربوط به ازدواج های انحصاری و نسبتا بسته و سنتی می داند. پیچیدگی، تنوع و انعطاف پذیری به طور گسترده ای با دانشجویان نظریه تکاملی و فناوری مربوط به پتانسیل سازشی و تکاملی در جوامع انسانی، حیوان و گیاهان شناخته شده است. به طور خلاصه، فرصت های یادگیری در عشق B بهبود می یابد. یادگیری پیشرفته موجب افزایش سازگاری می شود. اثرات ارتباط دادن عشق B با جامعه هم افزایی ایجاد ارتباط بین عشق و فرایند افزایش اطلاعات است که در بر گیرنده قابلیت جوامع انسانی است. عشق B مستلزم اثرات تکاملی و اجتماعی است. در صورتی که ما متعهد در خصوص احترام به خود و سایرین باشیم، لزوماً به انسان ها به عنوان موجودات بوم شناسی که در یک شبکه ای جهانی از جوامع بوم شناسی کار می کنند احترام می گذاریم. و در صورتی که ما در فرایند شناسایی و خود شکوفایی پتانسیل های انسانی دخالت داشته باشیم، باید از شرایط تسهیل این فرایند آگاه باشیم و خود را عوامل فعال در فرایند تکاملی در نظر بگیریم.

عشق یک رابطه اجتماعی می باشد که اشاره به اهمیت تسهیل کننده و تعهدانه بین و میان افرادی دارد که خود را دوست می دارند. این یک فرایند اجتماعی است که در آن افراد از یک دیگر شناخت بیشتری کسب می کنند و صمیمیت بیشتری را بدست می آورند. این فرایند که در خصوص خود شکوفایی شرکت کننده ها مطرح شده است، معمولاً در طول عمر فرد وجود خواهد داشت. تعمیم عشق به این معنی است که این بستگی به سبک های زناشویی یا جنسی خاص دارد. ماهیت دقیق رابطه عشقولانه می تواند تابعی از پیشرفت روانی شرکت کننده ها باشد. روابط عشقی معمولاً افراد را در سطوح روانی اجتماعی مشابهی فرض می کنند و یا افراد را طوری تصور می کنند که افراد دسترسی برابر به منابع دارند. یک نمونه قطبی از عشق غیر متعادل یا غیر منصفانه رابطه عشقی بین کودک و بزرگ سال است.

عشق می تواند یک نمونه ویژه از همکاری باشد. همکاری یک فرایند اجتماعی است که در آن افراد برای رسیدن به یک هدف مشترک با هم مشارکت دارند. عشق یک فرایند مشارکتی می باشد که نیازمند این است

که دو یا چند فرد باید متعهد به انجام موارد ذیل باشند: 1- تسهیل خود شکوفایی فرد 2- دست یابی به درجات بالاتری از صمیمیت و نزدیکی. صمیمت اشاره به درجه موانع آگاهی بین فردی و میان فردی دارد.

آینده روابط صمیمانه

ایده هایی در مورد آینده ازدواج و خانواده تا حدودی منعکس کننده موارد ذیل است: 1- ارزش های آمریکایی یا غربی 2- عدم رضایت از نهاد ازدواج 3- پیش بینی روند های آینده 4- تمایل برای افزایش فرصت هایی برای افراد انتخاب سبک زندگی زناشویی، خانوادگی و فردی. 5- نگرانی برای افزایش شدت روابط انسانی.

زمینه های اجتماعی فرهنگی ازدواج و خانواده ها به ندرت تجزیه تحلیل می شوند. پیامد های تئوری بوم شناسی و تکاملی برای تفکر در مورد آینده ازدواج و خانواده نادیده گرفته شده است. چشم انداز ها و دیدگاه های مطرح شده نشان می دهد که ما باید مفهوم و دیدگاه خود را از ازدواج و خانواده توسعه دهیم و به همین دلیل ما از حیث روابط صمیمانه و نزدیک آن را در نظر می گیریم. تئوری بوم شناسی و تکاملی توجه ما را به این حقیقت معطوف می کند که روابط صمیمانه شیوه تعامل انسان ها در اکوسیستم جهانی می باشند. بقای انسان و بهبود زندگی انسان با افزایش فشار بر اکوسیستم جهانی تهدید می شود. برای حل این استرس ها و ایجاد یک دنیای امن، ما باید اقدام به شناسایی و آزمایش شیوه های دیگر ارتباط با هم کنیم. ما باید از سبک های زندگی مختلف استفاده کنیم. این آزمایش معمولاً فرایندی است که ازطریق آن اشکال مناسب سازمان دهی اجتماعی در پاسخ به چالش های تکاملی و بوم شناسی توسعه یافته است. در حمایت از طیف وسیعی از ارزش ها و سبک های زندگی، ما باید معیار هایی را برای ارزیابی سیستم های تکاملی و سازشی داشته باشیم. ما باید به دو سوال دقت کنیم 1- تا چه حدی باید روابط انسانی کامل و قوی میان انسان ها ایجاد شود 2- تا چه حدی انسان باید از سیستم های تکاملی و سازشی تبعیت کند؟ معیار های فوق در تئوری تکاملی و بوم شناسی و تئوری اطلاعات و سیستم های عمومی توسعه یافته است. این پیشرفت های نظری از لزوم زندگی آینده نگرانه در قبال فرایندها و تغییرات پشتیبانی می کند.

نتیجه گیری

جامعه شناسان متخصص ازدواج و خانواده به طور کلی، عشق را از دیدگاه روان شناسی تعریف کرده و عشق را یک پدیده دگر جنس گرا، رومانیتیک و زناشویی می دانند. برخی از جامعه شناسان دیدگاه ها و گرایش های

انسانی وسیع تری در خصوص عشق به عنوان عاملی در خود شکوفایی، اهمیت، همکاری، سازش و تکامل دارند. با این حال این گرایش بر تعاریف روان شناسی و نیاز های فردی در زوجین دگر جنس گرا تاکید دارد. هدف من ترسیم یک منطق جامعه شناسی برای مفهوم انسانی عشق به عنوان عاملی در بقا و تکامل انسانی می باشد. این ایده که عشق یک حقیقت اجتماعی است، اساس درک عشق به عنوان تجلی گر اصل همکاری می باشد که اهمیت روز افزونی در تکامل دارد. پیشنهاد من این است که عشق یک مصداق فرهنگی درجه اول از سکس است-2- مفهوم اومانیزم تعمیم یافته از عشق، یک تعمیم فرهنگی درجه دوم است-3-عشق موجب بهبود یادگیری و دانش می شود 4- عشق تجلی گر اصل همکاری در تکامل اجتماعی فرهنگی است. ایده اصلی این است که عشق یک مکانیسم تعاملی می باشد که ریشه در جامعه شناسی نظری سورکین دارد. با این حال شواهد روز افزونی در این رابطه وجود دارد و از این روی بحث و تحقیق بیشتر در خصوص تکامل عشق و اجتماعید فرهنگی لازم خواهد بود. اصول نظری تفکر در مورد آینده صمیمیت و سبک زندگی که امروزه بسیار ضعیف به نظر می رسند می توانند از این بحث ها و تحقیقات نشئت گیرند.